مجله برنامه و بودجه، شمارهٔ ۱۰، ص. ۱۰۹-۱۴۲.

اهمیت علم اقتصاد توسعه*

نویسنده: سید نواب حیدر نقوی
مترجم: تیمور محمدی*

چکیده

علم اقتصاد توسعه بر نیروهایی اساسی تمرکز دارد که درآمد سرانه را افزایش می‌دهند. یک عامل کلیدی در این فرایند، تخصیص مجدد نیروی کار و سرمایه بین بخشهاست، به گونه‌ای که موجب ارتقای رشد شود؛ جنبه‌ای که در تمام شکلهای نظریه نئوکلاسیک رشد، مورد غفلت واقع شده است. تشخیص بیشتر نقش نیروهای بازار و تجارت بین‌المللی آزادتر در حداکثرسازی رفاه اجتماعی، اهمیت علم اقتصاد توسعه را در سیاست توسعه کاهش نمی‌دهد. اما به هر حال، نیاز است که این علم به وسیله یک فلسفه اخلاقی نتیجه‌گرا برای تأکید بر توزیع عادلانه‌تر منافع پیشرفت اقتصادی در سطح ملی و بین‌المللی، و در سطحی عام‌تر، ارتقای توسعه انسانی، مورد هدایت قرار بگیرد.

۱. مقدمه

هر از چندگاهی و عمدتاً به دلایل ایدئولوژیک، ادعا می‌شود که علم اقتصاد توسعه، برای توسعه اقتصادی مفید نیست. برای جلوگیری از بروز اشتباه، چه در سطح نظری و چه در سطوح تصمیمگیری، لازم است که این ادعا را بررسی نمود. بدین منظور، نقل تعریف آرتور لویس (Lewis, 1984a) از علم اقتصاد توسعه، هر چند که تا حدی ناقص است، اما کاملاً مناسب به نظر می‌رسد. طبق نظر وی، علم اقتصاد توسعه مبحثی است که با رفتار ساختاری اقتصادهایی سر و کار

* Naqvi S.N. (1996). The Significance of Development Economics. *World Development.* Vol. 24, No. 6, pp. 975-987.

* عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

دارد که ستانده سرانه آنها کمتر از ۲۰۰۰ دلار آمریکا در سال ۱۹۸۰ باشد (P.1)، که این میزان معادل ۲۵۳۲ دلار سال ۱۹۹۴ می‌باشد. مطابق تعریف لویس، ۵۹ درصد کل کشورهای جهان و ۷۰/۲ درصد جمعیت جهان تحت مطالعه علم اقتصاد توسعه در می‌آیند. این رقم، شامل جملگی ۴۲ اقتصاد با درآمد پایین و ۳۱ اقتصاد با درآمد متوسط رو به پایین است؛ مناطقی که منزلگاه بخش عمده‌ای از انسانها می‌باشد.

علم اقتصاد توسعه، به دنبال تشخیص نیروهای اساسی است که با استفاده کامل از شبکه بین‌صنعتی و بین بخشی صرفه‌جوییهای ناشی از مقیاس، تبعات و خواص تکمیل‌کنندگی فعالیتها، درآمد سرانه را ابتدا به ساکن و سپس به طور پیوسته افزایش می‌دهد. این علم همچنین به تحلیل عوامل کلیدی می‌پردازد که توزیع عادلانه‌ای از منافع پیشرفت اقتصادی را ایجاد نموده و به طور مستقیمتری خوشبختی بیشتر انسان را موجب می‌شود. فرایند توسعه اقتصادی که شامل رشد اقتصادی به عنوان یک زیر مجموعه می‌شود، به عنوان فرایندی پیچیده و حتی مرموز نگریسته می‌شود. چنین هدفی باید با برنامه‌ریزی آگاهانه که در آن نقص در هماهنگی، تهدیدکننده است و از طریق بازار، در صورتی که مسائل اطلاعاتی، ناامیدکننده باشند، حاصل شود. به طور خلاصه، علم اقتصاد توسعه، امروزه تنها سردمدار توسعه اقتصادی است؛ هدفی که "محرک بنیادی علم اقتصاد به طور کلی بوده است" (Sen, 1988, p.11).

با این حال، تردید در مطلوبیت (نهایی) علم اقتصاد توسعه، یک موضوع مورد بحث دایم در متنهای اقتصادی بوده است. شولتز (Schultz, 1981) معتقد است که علم اقتصاد زاید است، زیرا "نظریه اقتصادی استاندارد به همان اندازه که به مسائل کمیابی مقابل کشورهای با درآمد بالا قابل کاربرد است، برای مسائل کمیابی مقابل کشورهای با درآمد پایین نیز کاربرد دارد" (P. 4). دیگران، گرایش متعصبانه ذاتی سوسیالیسم دولتی علم اقتصاد توسعه و پرداختن صرف آن را به مسائل کلان به جای مسائل خرد، به ویژه مسائل مربوط به "تصحیح قیمتهای نسبی" محکوم نموده‌اند (Bauer, 1972; Lal, 1983; Bell, 1990). به علاوه، برخی اقتصاددانان، موفقیت ببرهای آسیای شرقی -که ادعا می‌شود به دلیل برون‌گرا بودن با بیشترین سرعت رشد کرده‌اند - را اثبات قطعی شکست راهبرد حمایتگرایی و علم اقتصاد توسعه درون‌گرا می‌دانند که برای کشورهای در حال توسعه مفید نبوده است (Bahagwati, 1989; Little, 1982). اساساً بیشتر این "استدلالها" چیزی بیش از یک مبارزه‌طلبی پنهان ظریف از جانب ایدئولوژی سرمایه‌داری بازار آزاد نیست که

ادعا دارد "حقیقت غایی" در جهان علوم اقتصادی می‌باشد (Heilbroner, 1990). این ایدئولوژی، چارچوبی از افکار است که به طور طبیعی علم اقتصاد توسعه، در آن جای نمی‌گیرد.

همچنانکه پیداست، این دیدگاههای مربوط به علم اقتصاد توسعه نیز بلامنازع نبوده‌اند (مثلاً Lewis, 1984 ؛ Stern, 1989 ؛ Sen, 1988 ؛ Bardhan, 1993 ؛ Naqvi, 1993). اما مسئله هنوز حل نشده است. بنابراین من در اینجا در سایه برخی پیشرفتهای اخیر در سطح نظری و نیز جهان واقع در حمایت از علم اقتصاد توسعه، تلاش دارم تا سنت روز را زیر سؤال برده و اهمیت نظم علمی اقتصاد توسعه را در مورد مسائل کشورهای در حال توسعه بیان می‌نمایم. ابتدا به توضیح محرکهای اصلی پیشرفت اقتصادی پرداخته و سپس به مسائل رابطه بین رشد و تجارت و رسیدن به ترکیبی بهینه از دولت و بازار می‌پردازم. در نهایت، بر نیاز به حصول یک نگرش اخلاقی به منظور شناسایی نهایت پیشرفت اقتصادی و ترتیب دادن وسایل حصول آن تأکید می‌نماییم. البته این بررسی، به هیچ روی، شامل فهرست کاملی از مسائل مربوط نیست. برای مثال، مسئله مهم پایداری زیستمحیطی توسعه اقتصادی مورد بحث قرار نمی‌گیرد، هر چند که لازم است به طور مفصل در جای خود بررسی شود. به هر حال، آنچه می‌خواهم بیان کنم، برای نشان دادن اهمیت علم اقتصاد توسعه کافی است.

۲. سرچشمه و محرکهای پیشرفت اقتصادی

در آغاز، به طور خلاصه، زمینه‌ای را مورد بحث قرار می‌دهیم که در آن علم اقتصاد توسعه عملاً از موقعیتی انحصاری برخوردار است و آن ارائه توضیحی کافی از ماهیت فرایند توسعه و ارائه یک راهبرد عملی برای حصول نرخ بالای توسعه اقتصادی است.

الف) مشخصه توسعه اقتصادی

علم اقتصاد توسعه، چهار بعد متمایز هر چند مرتبط از فرایند توسعه اقتصادی را تشخیص داده است.

یکم - *واقعیات شکل یافته*

علم اقتصاد توسعه، در جستجوی شناسایی واقعیات شکل یافته یا نظمهای فرایند توسعه، طی زمان

و میان کشورهاست. این تحلیل در زمینه موضوعهایی از قبیل انباشت سرمایه فیزیکی، صنعتی‌شدن و سهم رو به افزایش تجارت بین‌المللی می‌باشد (Lewis, 1954; Rostow, 1956; Kuznets, 1973; Chenery and Syequin, 1975; Denison, 1962)؛ تمرکز اصلی آن روی نیروهایی است که از طریق فشار بزرگ (Rosenstein-Rodan, 1943)، حداقل تلاش بحرانی (Leibenstein, 1957) و موج بزرگ (Gerschenkron, 1962)، حجم بازار را با مقادیر زیاد سرمایه گذاری افزایش داده تا درآمد سرانه به سرعت بالا رود. لویس به طور مشخص بیان می‌دارد که مسئله اصلی در نظریه توسعه اقتصادی، افزایش نرخ پس‌انداز (سرمایه گذاری) از ۴ تا ۵ درصد درآمد ملی، به ۱۲ تا ۱۵ درصد آن است. روستو صریحاً دو برابر شدن نرخ انباشت سرمایه را به عنوان کلید پیشرفت اقتصادی مطرح می‌کند. بعدها، سرمایه انسانی به شکل انباشت تخصیص‌یافته به آموزش و تعلیم به این فهرست انحصاری از واقعیات شکل یافته افزوده شد (Schultz, 1961; Scitovsk, 1987). نقش مهم بهره‌وری کل عامل (TFP) (کمیت به شکل نامناسب محاسبه شده‌ای که توسط حسابداری رشد دنیسون کشف شد)، مشخصه عمیق در دنبالهٔ اخیر مطرح شده در فرایند توسعه است (Gerschenkron, 1962; Amsden, 1989)؛ و در این اواخر، در نوشتارهای مربوط به توضیح "معجزه" آسیای شرقی مورد تأکید واقع شد (مثلاً Lucas, 1993). اما در عین حال، در نوشتارهای مربوط به توسعه، جانب احتیاط حفظ شده تا اهمیت نقش مرکزی تشکیل سرمایه انسانی و فیزیکی، و به ویژه، سرمایه گذاری در تجهیزات و ماشین‌آلات که تغییر تکنولوژی در آن متبلور باشد، کمتر از حد بیان نشود (Mahalanobis, 1953; Bradford, Long and Summers, 1991).(۱)*

دوم - تبدیل ساختاری

یک عامل مرتبط به توسعه اقتصادی، تغییر مداوم در ترکیب بخشی تولید است که با نام "تبدیل ساختاری" معروف شده است و به وسیله افزایش سهم صنایع و کاهش متناظر در سهم کشاورزی در کل اشتغال و محصول ناخالص ملی بیان می‌شود (Kuznets, 1966; Chenery and Syrquin, 1986). چنین الگوی تاریخی، ابتدا در مدل معروف دو بخشی رشد ملحوظ گردید (Clark, 1940; Nelson, 1956; Lewis, 1954; Fei and Ranis, 1963) که سرمایه و نیروی کار به طور یکطرفه از بخش کشاورزی با بهره‌وری پایین به بخش صنعت با بهره‌وری بالاکه در آن صرفه‌جوییهای ناشی از

* اعداد داخل دو کمان، به یادداشتهای پایان مقاله اشاره دارد.

مقیاس و مکمل بودنها نوعاً مشخصه فرایند تولید است، حرکت می‌کردند. این تغییر ساختاری با کمک قانون انگل و نیرومند شده به واسطه یک نرخ دستمزد غیرقابل تغییر و ثابت کشاورزی، فرایند ایجاد درآمد را شتاب می‌بخشد، زیرا انباشت سرمایه در صنعت، بیشتر از کشاورزی است. این را می‌توان "قانون اساسی توسعه اقتصادی" نام‌گذاری کرد.

سوم - ابعاد در سطح اقتصاد

یکی از مباحث اصلی علم اقتصاد توسعه که به قسمت (ب) در بعد نیز مرتبط است، آن است که توسعه اقتصادی را به عنوان یک پدیده وسیعتر که همراه تبدیل ساختار تقاضا، تجارت، تولید، اشتغال، توأم با انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی می‌باشد، مورد ملاحظه قرار می‌دهد (Chenery and Srinivasan, 1988). آرای اولیه در مورد "رشد متوازن" (Nurkse, 1953) و "رشد نامتوازن" (Hirschman, 1958; Streeten, 1959) بازتاب مفاهیم مشابهی در رابطه با ابعاد همه جانبه فرایند توسعه اقتصادی است. پژوهشهای راجع به اثر توسعه اقتصادی بر توزیع درآمد، بیکاری، فقر نیز دارای انگیزه مشابهی بوده‌اند (Lewis, 1954; Kuznets, 1955; Adelman and Morris, 1973; Ahluwalia, 1976; Harris-Todaro, 1970). همچنین است مطالعاتی که توسعه اقتصادی را به عنوان فرایندی تعبیر کرده‌اند که توازن پویا بین درآمد، امید به زندگی و میزان سواد را حفظ نموده، و بنابراین، "توسعه انسانی" را سرعت می‌بخشد (UNDP, 1990; Streeten, 1994).

چهارم - تجربه اقتصادهای با رشد بالا

مشاهده مهم دیگر در مورد ماهیت فرایند توسعه، بر مبنای تجربه اقتصادهای با رشد بالا (به ویژه کشورهای آسیای شرقی) قرار دارد. بدین ترتیب، یک نرخ رشد اقتصادی بالای ۳ درصد در درآمد سرانه با کمک نرخهای بسیار بالای انباشت سرمایه انسانی و فیزیکی و نرخهای رشد سریع بهره‌وری کل عامل، اثری مساعد بر توزیع درآمد دارد؛ این عوامل همچنین کمک به کاهش فقر می‌کنند (World Bank, 1993). مؤلف با تعمیم تجارب توسعه ۴۰ کشور در حال توسعه متعلق به آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، در جای دیگری نشان داده است که توسعه اقتصادی به وسیله یک "تبدیل اساساً با نظم" اقتصادهای سریعاً در حال توسعه به مراحل بالای توسعه اقتصادی مشخص می‌شود. به بیان دیگر، در این کشورها، رشد درآمد سرانه، ثبات کلان اقتصادی و عدالت توزیعی

گرایش به حرکت همسو دارند، به گونه‌ای که همدیگر را تقویت می‌نمایند. به علاوه در چنین وضعیتی، شاخصهای توسعه انسانی نیز بیشترین بهبود را دارند. برعکس،

> کشورهای در حال توسعه‌ای که ارز درآمد سرانه آنها رشد اندکی دارد، عموماً از نظر ثبات کلان اقتصادی و عدالت توزیعی نسبت به کشورهای با رشد متوسط و بالا، وضع بدتری می‌یابند (Naqvi, 1995, p. 549).

ب) توضیحات رقیب (تبیین نئوکلاسیک)

مدلهای اولیه توسعه اقتصادی، از جمله مدل دو بخشی لویس، از بینشهای فراهم شده به وسیله مدل هارود (1939) و دومار (1957) الهام گرفته بودند، به طوری که نرخ پس‌انداز، نسبت سرمایه /محصول و نرخ رشد نیروی کار را به عنوان عوامل کلیدی ارتقا دهنده رشد تلقی می‌کردند. در این شکل فرمولبندی، سرمایه انسانی به شکل عامل نیروی کار مؤثر ظاهر می‌شود. سولو (1957) به این فهرست کوتاه متغیرها، تغییر تکنولوژیک (برونزا) را به عنوان نیروی محرک اصلی رشد اقتصادی اضافه می‌کند. این مدلهای رشد، در توضیح مشخصه‌های تعادل عمومی سطح درآمد سرانه در طول وضعیت یکنواخت، توجه را به طور کامل به خود معطوف داشته‌اند. یک پیش‌بینی این گروه مدلهای رشد آن بود که با توجه به یک نسبت ثابت سرمایه به محصول و یک نسبت سرمایه به نیروی کار پایین اولیه، یک اقتصاد نسبتاً فقیر، تولید نهایی سرمایه بالایی خواهد داشت که منجر به پس‌انداز بیشتر و سرمایه گذاری جدید در مراحل اولیه توسعه می‌شود. اما این امر، در نهایت، به دلیل بازدهی نزولی روی سرمایه به نرخ کاهنده بازدهی روی سرمایه گذاری منتهی می‌شود. بنابراین، اقتصاد، سرانجام به وضعیت یکنواخت برمی‌گردد، به طوری که حجم سرمایه گذاری و پس‌انداز فقط برای جایگزینی ماشین‌آلات مستهلک شده و تجهیز کارگران جدید کافی خواهد بود. بنابراین، اگر این واقعیت به تجربه رشد بین کشورها تعمیم داده شود، گرایش به همگرایی در سطوح درآمد سرانه میان کشورهای فقیر و ثروتمند وجود خواهد داشت. به هر حال، سولو نشان داده است که تغییر تکنولوژیک که منجر به افزایش بهره‌وری با نرخ ثابت شود، می‌تواند برای مدتی از کاهش تولید نهایی سرمایه جلوگیری نماید، اما این امر برای همیشه قابل تداوم نیست.

در این اواخر، "نظریه رشد درونزا" تلاش داشت که مدل نئوکلاسیک را برای شناسایی

نیروهایی که درآمد سرانه را تا بی‌نهایت افزایش می‌دهد، بسط دهد (Romer, 1986; Lucas, 1988). در این شکل تئوری رشد، تغییر تکنولوژیک، برونزا فرض نمی‌شود و بازدهی کاهنده نسبت به سرمایه وجود ندارد، اما نسبت سرمایه/محصول هنوز ثابت فرض می‌شود. بدین ترتیب، مؤلفان جدید در نوشتارها به روشنی تشخیص می‌دهند که سرمایه انسانی به همان اهمیت سرمایه فیزیکی است، خاصه به این دلیل که نهاده‌ای کلیدی در فعالیت پژوهش است که در نهایت، به مخارج تحقیق و توسعه (خصوصی) بیشتر منتهی شده و محصولات و اندیشه‌های جدید خلق می‌کند که به پیشرفت (درونزای) تکنولوژیک کمک می‌کند (Romer, 1990). یک نتیجه این نظریه، آن است که کشورهای ثروتمند، ثروتمندتر می‌شوند، زیرا نرخ بالای سرمایه‌گذاری، رشد را به دلیل صرفه‌های اقتصادی قوی خارجی و یا به دلیل بهبود کیفیت ماشین‌آلات یا سایر نهاده‌های واسطه دیگر به کار گرفته شده در فرایند تولید، شتاب می‌بخشد. این عدم همگرایی بین ثروت ملل مختلف، در تداوم اختلاف بین دستمزد بین کشورهای مختلف و الگوی مهاجرت بین‌المللی ظاهر می‌شود که همچنین دلالت بر آن دارد که برخلاف مدل نئوکلاسیک تکنولوژی یکسانی در دسترس همه کشورها نیست.

به رغم موفقیتهای نظری بالای نظریه رشد برونزا، اشتباه خواهد بود که آن را جانشین علم اقتصاد توسعه بدانیم. این امر، بدین دلیل است که این نظریه فروض بسیار محدودکننده‌ای را در رابطه با توابع تولید بین‌المللی قایل شده و فرض می‌کند که یک بخش منفرد در اقتصاد وجود دارد یا آنکه تمام بخشها از نظر ماهیت قرینه هستند.(۲) در نتیجه، نمی‌تواند تخصیص مجدد ناشی از رشد نیروی کار (و سرمایه) را بین بخشها که متناظر با فرایند تبدیل ساختاری است، شناسایی نماید. به علاوه، آزمونهای تجربی نظریه رشد درونزا،

> روی هم رفته نسبت به موارد زیر آسیب‌پذیر است: تورش ناشی از وجود متغیرهای از قلم افتاده، رابطه علت و معلولی معکوس و بالاتر از همه، این تردید قابل توجه که نمی‌توان تجارب اقتصادهای ملی بسیار متفاوت را طوری توضیح داد که گویی نمایش "نقاط" متفاوت روی یک سطح کاملاً مشخص هستند (Solow, 1994, p.51).

پیش‌بینی اصلی عدم همگرایی کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، در سطح جهانی صادق نیست. در ۴۰ سال اخیر، یک همگرایی بین درآمد سرانه کشورهای سریعاً در حال توسعه مثل

ژاپن و کره‌جنوبی از یک سوی، و کشورهای توسعه یافته اروپای غربی و ایالات متحده از سوی دیگر، حاصل شده است (World Bank, 1993)؛ و عین همین پدیده برای کشورهای چین، هنگ کنگ و سنگاپور تا پایان این قرن در حال رخ دادن است. بارو و لی (1993) نشان می‌دهند که همگرایی زمانی رخ می‌دهد که درآمد سرانه رشدی بالای ۳/۱ درصد داشته باشد. بنا به تمام دلایلی که یادکردیم، نظریه جدید فوق نمی‌تواند "یک چارچوب سازمان دهنده قوی را برای تفکر راجع به پدیده رشد واقع شده فراهم آورد" (Pack, 1994, p.55)، چه برسد به توضیح پدیده وسیعتر توسعه اقتصادی.

۳. تجارت و رشد اقتصادی

از وجود رابطه بین تجارت آزاد و نرخ رشد بالاتر محصول ناخالص داخلی نیز استفاده شده است تا غلط بودن ادعای علم اقتصاد توسعه را مبنی بر داشتن جایگاهی متمایز در مجموعه علوم اقتصادی، اثبات نمایند. برای مثال، ادعا شده است که کشورهایی که صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات را تجربه نموده‌اند، تنها به نرخهای رشد متوسط یا پایینی دست یافته‌اند و مطابق فرضیه بدبینانه سینگر (Singer, 1950) و پربیش (Prebisch, 1950) در مورد کاهش مداوم قیمتهای کالاهای اولیه که در ترکیب با کششهای پایین قیمتی و درآمدی تقاضا برای چنین کالاها و ماهیت صرفه‌جویی‌کننده مواد خام (مواد خام اندوز) تغییر فنی در کشورهای در حال توسعه، سرخورده و مأیوس شده‌اند. از سوی دیگر، اقتصادهای با عملکرد بسیار بالای آسیا[1]، که ادعا می‌شود با ایدئولوژی بازار آزاد حرکت کرده‌اند، یک راهبرد گسترش صادرات را اعمال نموده‌اند و به نرخهای بالاتر غیرقابل مقایسه‌ای از درآمد سرانه رسیده‌اند. این عملکرد بالای کشورهای آسیایی به این نتیجه گیری منتهی شده است که در طرح سیاست توسعه باید بیشتر به تجویز تجارت آزاد اقتصاد نئوکلاسیک (و کلاسیک) اعتماد کرد تا گرایشهای حمایتگرایانه علم اقتصاد توسعه. اما باید توجه داشت که این نوع عمومیت دادن، هم از نظر عملی و هم از نظر منطقی، درست نیست. زیرا این کشورهای با عملکرد بالا با "انتخاب بهترین راهها" (در واقع، "خلق بهترین راهها") در بخش عمومی که خود مایه "جلب" سرمایه گذاری خصوصی بیشتری شده است، صنعتی شدن به

1. High-Performing Asian Economies (HPAE)

شکل جایگزینی واردات به صورت کارآمد را تداوم داده‌اند (Streeten, 1993). از نظر منطقی هم این استدلال نادرست است، زیرا توجه به عادلانه بودن توزیع منافع حاصل از مبادله و سرمایه‌گذاری به معنای این ادعا نیست که "رابطه مبادله تهاتری در حال بدتر شدن، لزوماً زیان رفاهی بر کشورهای در حال توسعه تحمیل می‌کند" (Singer, 1984, p. 284). واقعیت این است که در یک فضای پویا هر دو راهبردهای جانشینی واردات و گسترش صادرات لازم هستند که معمولاً باید اولی بر دومی مقدم باشد و "بنیادهای عملکرد موفق صادرات را پی‌ریزی نماید" (Streeten, 1985, p. 58). بنابراین، یک سیاست عقلایی توسعه هیچ گاه بین این راهبردها انتخاب نمی‌کند، "زیرا هر یک را باید تا آنجا که امکان بهره‌برداری دارند"، به منظور حداکثرسازی رشد صنعتی مورد استفاده قرار داد (Lewis, 1984b, p.122). دلیل اینکه چرا این کشورهای با عملکرد بالای آسیا به طرز غیرقابل مقایسه‌ای بهتر از سایر کشورهای در حال توسعه عمل نمودند، اساسی‌تر از این بحثهاست. دلیل اصلی، این ظرفیت و قابلیت آنها، در دیدن سریع و آشکار مزیتها و فرصتهایی بوده که طی زمان فرا می‌رسیده‌اند. همچنین این کشورها، انعطاف‌پذیری فوق‌العاده‌ای در تعدیل سیاستهای داخلی نسبت به تکانه‌های خارجی و بهره‌گیری از امکانات منافع حاصل از تجارت خارجی طی دورانی که تقاضای خارجی شدید برای صادرات وجود داشته است، از خود نشان داده‌اند.

اما صرف‌نظر از ضعفهای منطقی وعملی این استدلال، نوشتارهای فراوانی حول دو حکم، به قرار زیر، در حال انباشته شدن است:

الف) راهبردهای آزادسازی تجاری بدون هیچ ابهامی به رژیمهای حمایتگرا برتری دارند، زیرا منجر به نرخ رشد بالاتر صادرات می‌شوند.

ب) و همچنین زیرا نرخهای بالاتر صادرات، رابطه مثبت با نرخ بالاتر رشد محصول ناخالص داخلی دارد.

بنابراین، باید به بحث راجع به این دو حکم بپردازیم.

ادعا شده است که رژیمهای حمایتگرا، صنعتی شدن غیرکارآمد را موجب می‌شوند، بدین معنا که این رژیمها مستلزم نرخهای بالای حمایت هستند (Little, Scitovsky, and Scott, 1970; Balassa, 1971)، هزینه منابع داخلی بالایی را تحمیل می‌نمایند (Krueger, 1974) و به این دلایل، به کاهش در پس‌انداز، نرخ پایین‌تر به کارگیری ظرفیتها، توزیع درآمد نامناسبتر و یک نرخ بالای

بیکاری منتهی می‌شوند. در نقطه مقابل، آزادسازی تجاری به صادرات بیشتر (Bhagwati, 1978) و بیکاری کمتر (Krueger, 1978; Balassa, 1982) منتهی شده است. اما همچنانکه ادواردز (Edwards, 1993) خاطر نشان می‌سازد، شواهد مربوط به این امر کاملاً بدون ابهام نیستند. این امر، یا به دلیل عدم توانایی مؤلفان در تعریف واضح این امر است که دقیقاً منظور از سیاستهای مختلف و اصلاحات تجاری چیست، یا به این دلیل است که انتخاب شاخص آزادسازی عمدتاً ذهنی است، یا حتی بدتر اینکه آزادسازی تجاری به طور ساده براساس زمینه‌های ایدئولوژیک مورد طرفداری واقع شده است، به جای اینکه از نظر تجربی ثابت شود. بنابراین، تعجبی ندارد که ساکس (Sachs, 1987) این حکم را زیر سؤال می‌برد که آزادسازی تجاری به راهبردهای برون‌گرا منتهی می‌شود. و تایلور (Taylor, 1988) بحث می‌نماید که سود بیشتری "در پیروی از راهبردهای بازار سرمایه و تجارت آزاد وجود ندارد (و حتی ضررهایی نیز واقع می‌گردد)" (P. 141).

این حکم که صادرات بیشتر به رشد بالاتر محصول ناخالص داخلی منتهی می‌شود نیز مورد ادعا بوده که در عین حال مورد سؤال هم قرار گرفته است. بدین ترتیب، افرادی مثل مایکلی (Michaely, 1977) و بالاسا (Balassa, 1978) همبستگی معناداری بین نرخ رشد سهم صادرات از محصول ناخالص داخلی و رشد درآمد سرانه گزارش می‌کنند. اما همچنانکه می‌دانیم همبستگی معنادار بین صادرات و رشد محصول ناخالص داخلی به معنای رابطه علت و معلولی نیست (آیا این رشد سریعتر محصول ناخالص داخلی است که صادرات بیشتر را موجب شده یا برعکس؟) در واقع، می‌توان نشان داد که جهتگیری بیشتر به سمت صادرات (زمانی که نرخ ارز مؤثر برای صادرات،[1] اکیداً بزرگتر از نرخ ارز مؤثر برای واردات[2] است) لزوماً رشد بیشتر و رفاه بالاتر بلندمدت را برای کشورهای در حال توسعه به ارمغان نمی‌آورد. برای مثال، تخصص‌گرایی در تولید کالاهایی که نسبتاً با شدت بیشتری از نیروی کار غیرماهر فراوان و منابع طبیعی استفاده می‌کند (همچنانکه قضیه هکشر - اوهلین توصیه می‌نماید) می‌تواند به قیمت فعالیتهایی صورت بگیرد که به شدت از سرمایه انسانی و تحقیق و توسعه استفاده نمایند، و در نهایت، موجب رشد بیشتر گردند (Grossman and Helpman, 1994). بنابراین، تا حدی حمایت از فعالیتهایی که تحقیق و توسعه می‌طلبد، می‌تواند بهینه باشد. البته این استدلالها انکار نمی‌کنند که صادرات بیشتر به رشد

1. Effective Exchange Rate for Exports (EERx)
2. Effective Exchange Rate for Imports (EERm)

بیشتر می‌انجامد، بلکه مسئله این است که "جهتگیری معطوف به بیرون را نمی‌توان به عنوان توصیه‌ای عمومی برای هر اوضاع و احوالی و برای تمام کشورها در نظر گرفت" (Singer and Gray, 1988, p. 403).

در اینجا جالب است که راجع به اهمیت توافق دور مذاکرات چند جانبه اوروگوئه که به طور رسمی از ژانویه ۱۹۹۵ اعمال گردیده و باید به شکل یک مجموعه غیرقابل تجزیه توسط همه امضاکنندگان (چه توسعه یافته و چه در حال توسعه) پذیرفته شود، در رابطه با مجادله تجارت - رشد، به اختصار، بحثی داشته باشیم.

نکته اول آنکه مسائل مربوط به توزیع نامساوی منافع حاصل از تجارت و سرمایه‌گذاری - موضوعی که از آغاز در متنهای علم اقتصاد توسعه پیوسته مطرح بوده - در جهان بعد از دور اوروگوئه دارای اهمیت کمتر، نخواهد بود. یک تخمین اولیه از منافع حاصل از تجارت بیشتر ناشی از توافق اوروگوئه به روشنی نشان می‌دهد که توزیع این منافع برای هر دو کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته، مثبت، اما در عین حال، نامساوی است: از یک افزایش تخمینی معادل ۲۰۰ میلیارد دلار در درآمد حقیقی جهان (که حدود ۰/۹ درصد محصول ناخالص داخلی کل جهان است)، کشورهای توسعه یافته حدود ۱۷۹ میلیارد دلار را دریافت می‌دارند (World Bank, 1995) و در وضع بهتری قرار خواهند گرفت، زیرا بیشتر از کشورهای در حال توسعه از "اختلالات" ناشی از حمایت (به ویژه در کشاورزی) در معرض آسیب هستند! به علاوه، حجم منافع درآمدی از تجارت در حقوق مالکیت فکری نیز برای کشورهای توسعه یافته بالاست: در گروه هفت کشور، کل درآمد ناشی از حقوق مالکیت فکری از ۷/۱ میلیارد در سال ۱۹۸۰ به ۳۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۱ افزایش داشته است (Harmsen, 1995) و این منافع بعد از توافقنامه اوروگوئه بزرگتر نیز خواهد شد، هر چند که این امکان وجود دارد که سرمایه‌گذاری بیشتری نیز به دلیل رعایت این پیمان راهی کشورهای در حال توسعه گردد. بنابراین، در واقع، اگر منافع (مثبت اما بازهم غیرعادلانه‌تر) ناشی از پیمان تجارت در حقوق مالکیت فکری به منافع کل کشورهای توسعه یافته اضافه گردد، باید سازوکاری برای جبران خسارت به بازندگان این بازی (کشورهای در حال توسعه) یافت که این می‌تواند مستقیماً توسط برندگان (کشورهای توسعه یافته) صورت بگیرد، یا آنکه به طور غیرمستقیم، به وسیله نهادهای مالی چند جانبه، از قبیل بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و جز اینها اعمال شود.

دوم آنکه انتخاب بین راهبردهای جانشینی واردات و گسترش صادرات در تجارت جهانی پس از دور اوروگوئه، همانند دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که نوپا بودن صنعت "نعمت بزرگی به شمار می‌آمد"، آن قدر آزادانه نیست. دیگر آن شرایط موجود نیست؛ گرچه طبق ماده ۱۸-c گات، حمایت از صنایع نوپا هنوز امکانپذیر است، اما از آنجا که موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای در همه جا به شدت کاهش یافته، اعمال آن بسیار دشوار است. به علاوه، توافق اوروگوئه به بندهای مختلف توافقنامه گات (یعنی ماده ۱۸، قسمت ۴ و بند اجرایی) که تا به حال (اگر نه در عمل، دست کم روی کاغذ) امکان رفتار متفاوت و مخصوص با کشورهای در حال توسعه را مجاز می‌داشت، با نظر خوش نمی‌نگرد. این، بدان معناست که محدودیتهای بر واردات (یکی از ابزارهای اصلی رشد صنعتی از زمان انقلاب صنعتی بین پیشگامان و کشورهای تازه صنعتی شده) دیگر در بسیاری موارد، برای حمایت از صنایع داخلی در کشورهای در حال توسعه امکانپذیر نیست. اما آیا گات کشورهای در حال توسعه را قادر می‌سازد که از مزایای رشد وعده داده شده ناشی از گسترش بیشتر صادرات بهره ببرند؟ شاید، اما نه به طور قطعی. زیرا احتمال آن نمی‌رود که دستیابی آنها به بازارهای کشورهای توسعه یافته به میزان چشمگیری بهبود یابد. این، بدان سبب است که حتی اگر سدهای غیرتعرفه‌ای روی منسوجات و پارچه تحت شرایط توافق اوروگوئه توسط کشورهای توسعه یافته کاهش یابد، "دامنه" جدید نرخهای تعرفه در برخی موارد، بالاتر از نرخهای جاری است. افزون بر این، سطوح حمایت در کشاورزی در بسیاری موارد نسبت به دوره پیش از دور مذاکرات اوروگوئه بالاتر می‌باشد و در بیشتر موارد این سطوح حمایتی عموماً بالا خواهد بود و این واقعیتی است که منافع رفاهی و تولید انتظاری ناشی از توافق اوروگوئه را به شدت کاهش داده است (Ingco, 1995)؛ و توافق اوروگوئه نیز استفاده از حقوق گمرکی ضد دامپینگ را توسط کشورهای توسعه یافته برای جلوگیری از صادرات با قیمت پایین‌تر کشورهای در حال توسعه به بهانه قیمتگذاری تهاجمی، نفی نمی‌کند. در واقع، حتی استفاده بیشتر از قوانین ضد دامپینگ، محافظتی و حقوق گمرکی جبران‌کننده بر ضد صادرات کشورهای در حال توسعه هنوز یک امکان بسیار بارز است (Low and Yeats, 1994; Finger, 1994).

سوم آنکه این واقعیت که کشورهای در حال توسعه کمتر قادر خواهند بود که از اصل "عدم منفعت دو جانبه" محفوظ در ماده ۱۸ گات همچنانکه این کشورها پیشرفت می‌نمایند (واقعاً یا روی کاغذ)، استفاده نمایند، نیز بدین معناست که اصل منافع دو جانبه بر جهان پس از دور

اوروگوئه نیز تسلط خواهد داشت. هر چند که این امر همیشه به صورت غیرتبعیضانه نیست، چرا که بند محافظتی (ماده ۱۹ گات) به شکلی تغییر یافته، تبعیض بین عرضه کنندگان در حال رقابت کشورهای در حال توسعه را مجاز می‌دارد. همراه با سایر نتایج، این امر بدان معناست که ملل توسعه یافته و در حال توسعه، آن طور که کارشناسان علم اقتصاد نئوکلاسیک (و کلاسیک) پنداشته‌اند، به وسیله اصل تجارت آزاد هدایت نمی‌شوند. این امر، بدین دلیل ساده است که اصل منافع دو جانبه، گرچه که ابزاری قوی برای تأمین دو جانبه بودن معافیتهای تعرفه‌ای بین طرفهای قرارداد است، اما لزوماً از نظر ساخت، مرکانتیلیستی است: زیرا دستیابی بیشتر به بازارهای کشورهای توسعه یافته را به عنوان امتیازی در نظر می‌گیرد که باید در مقابل به وسیله کاهش تعرفه توسط کشورهای در حال توسعه جبران شود (Bhagwati, 1990).

سرانجام اینکه، نتیجه این توافقات همانند قبل به وسیله توازن قوای اقتصادی بین‌المللی تعیین می‌شود که محتملتر است که بر ضد کشورهای در حال توسعه باشد، زیرا تا زمانی که توافق اوروگوئه به طور کامل اجرا شود، آنها قدرت چانه‌زنی زیادی نخواهند داشت. البته این امکان (نظری) وجود دارد که منافع حاصل از توافق اوروگوئه برای آن کشورهای در حال توسعه‌ای که تجارت خارجی خود را در حد بیشتری حتی به طور یکجانبه آزاد نمایند، بزرگتر باشد (World Bank, 1995). اما در دنیای واقعی که بر مبنای اصل منافع دو جانبه کار می‌کند تا اصل تجارت آزاد، کشورهای در حال توسعه باید چیز مشهود بیشتری را نسبت به نمایش صرف یک مدیریت اقتصادی عقلایی‌تر ارائه نمایند تا به دستیابی بازار بیشتری در بازارهای کشورهای توسعه یافته برسند.

۴. بازار و دولت

ادعا شده است که علم اقتصاد توسعه از درون به طرزی مرگبار از سوی یک *سوسیالیزم دولتی* تهدید می‌شود، به گونه‌ای که اثبات برتری بازارهای آزاد به اثبات عدم منطقی بودن اعتبار آن می‌انجامد. اما چنین اثباتهایی عموماً سفسطه‌آمیز است. زیرا صرفاً ادعاهایی از یک گرایش نئولیبرال و ایدئولوژیک غیر معتبر به نفع بازار و در مقابل دولت می‌باشد. بدین ترتیب، گاهی به مطلوب بودن دخالت دولت اقرار می‌شود (مثل آنچه که در مورد کشورهای آسیای شرقی اتفاق افتاد)، اما این اقرار، تنها زمانی صورت می‌گیرد که این دخالت کارساز باشد (World Bank,

1993)! اما چنین تعصبی را نمی‌توان توجیه کرد، زیرا نظریه اقتصاد بی‌قید و شرط[1]، هیچ گاه و در هیچ زمان از تاریخ واقع نشده است.

بحث در مورد این مسئله در چهار سطح متمایز صورت گرفته که برای تفکر صحیح باید هر یک را به طور دقیق مورد بررسی قرار داد.

اول آنکه به طوری جانبداری تمام عیار از بازارهای آزاد و رقابتی صورت می‌گیرد که فرض می‌شود با همان دقتی که در دنیای کتابهای درسی ترسیم شده، در دنیای واقعی نیز کار می‌کنند. بدین ترتیب، با توجه به این واقعیت که قیمتهای بازار، قیمتهای سایه در بازار محصول و بازار عوامل تولید بوده و اینکه تمام این بازارها نیز وجود دارند، بدین روی، قیمتها نقش اطلاعاتی ارزانی را در سازمان‌دادن مصرف، تولید و توزیع به گونه‌ای کارآمد بازی می‌نمایند (Bator, 1958). در این صورت، دخالت دولت تنها به تخریب حساب حداکثرسازی مطلوبیت - سود می‌انجامد.

دوم آنکه با این فرض که تغییر تکنولوژیک برونزا بوده و منافع سرمایه‌گذاری به طور کامل قابل تخصیص باشد، می‌توان نشان داد که دولت نمی‌تواند اقدامی برای ارتقای انباشت و رشد نماید. بنابراین، مسیر رشد تعادلی از نظر اجتماعی هم کارآمد خواهد بود، اگر افراد به اندازه کافی آینده‌نگر باشند که به طور بهینه، نه تنها برای خودشان، بلکه برای نسلهای بعد از خود نیز پس‌انداز نمایند (Grossman and Helpman, 1994).

سوم آنکه استدلال می‌شود که گرچه بازارها در مواجهه با عواقب و تبعات با شکست مواجه می‌شوند، اما دخالت دولت لزوماً از این امر نتیجه نمی‌شود. زیرا خود دولت نیز با شکست مواجه می‌شود و این شکست عموماً هزینه بردارتر از شکست بازار است (World Bank, 1991). به علاوه، دولتها نوعاً به دنبال حداکثرسازی یک تابع رفاه اجتماعی نیستند و به جای آن به توصیه‌های منفعت‌طلبانه گروهها، واکنش نشان می‌دهند. بدتر اینکه دولتها، به عنوان یک قاعده، با پدیده رشوه‌خواری مواجه هستند (Krueger, 1974; Bhagwati, 1982; Brock and Magee, 1984). مطابق نظریه انتظارات عقلایی، دخالت دولت بیجا و ضد تولیدی است، چراکه اقتصادهای "جهان واقعی" خود به خود تنظیم شده و خود به خود به تعادل می‌رسند، زیرا کارگزاران اقتصادی از قبل می‌دانند که دولت در مورد اطلاعاتش چه می‌خواهد بگوید (Lucas, 1972; Lucas and Sargent, 1978).

1. Laissez Faire

سرانجام اینکه استدلال شده است حتی وقتی که بازار علایم صحیح را به دلیل عملکرد نامناسب در نظام سرمایه‌داری صادر ننماید، باز باید پاسخهای مبتنی بر بازار را جستجو نمود. برای مثال، تولیدکنندگان خصوصی با تأمین شرایط "قابلیت رقابت در بازار کامل" از کسب سودهای سرشار و نیز اعمال قیمتگذاری تهاجمی یا قیمتگذاری کمتر از هزینه نهایی به منظور کمک گرفتن از سایر بخشهای سود ده باز داشته می‌شوند (Baumol, and Lee, 1991). به علاوه از نظر تئوری، به حد کفایت می‌توان بازارها را ایجاد کرد، مثلاً می‌توان بازارهای سلف را برای تولیدکنندگان فعلی، به منظور اطلاع راجع به آینده تقاضای کالایشان، ایجاد نمود. همچنین بازارهای مربوط به امور احتمالی و تصادفی می‌توانند نقص بازارها به دلیل کمبود اطلاعاتی راجع‌به وضع حقیقی جهان را بپوشانند. اگر حقوق مالکیت به خوبی تعریف شده باشد، نتیجه یک فرایند چانه‌زنی از نوع مبتنی بر نظریه بازی (یعنی حرکت به روی یک منحنی قرارداد جدید از طریق مبادله دو جانبه) بهینه پارتویی و کارآمد خواهد بود (Coase, 1960; Buchanan and Stubblebine, 1962). کالاهای عمومی "محلی" که می‌توانند به طور گزینشی فقط توسط اهالی یک منطقه خاص مصرف بشوند را یک فرد (غیر از اهالی محلی) می‌تواند با حرکت به آن منطقه مصرف نماید (Tiebout, 1956). به علاوه، کالاهای عمومی را می‌توان با ایجاد بازار برای دستیابی به تعادل رقابتی از طریق معرفی قیمتهای شخصی لیندال (قیمتگذاری تقاضای فردی برای کالاهای عمومی) تخصیص نمود، مشروط به آنکه مصرف‌کنندگان به شکل رقابتی عمل کنند و "موهبتهای یک جامعه، به منظور دستیابی به یک بهینه اخلاقی، قبلاً مورد توزیع مجدد قرار گرفته باشد" (Foley, 1970, p. 69).

اما ملاحظه این مطلب باید آسان باشد که در این استدلالها نیرویی قوی وجود ندارد. و حتی وقتی هم که درست باشند، فروض زیربنایی آنها بیش از حد خیالی است.

اول آنکه دستیابی به وضعیت ساده شده کتابهای درسی توأم با تساوی نرخهای نهایی جانشینی در مصرف و نرخهای نهایی تبدیل (داخلی و خارجی) در تولید، ممکن است که تجربه پرثمری نباشد، چرا که موفقیت بازار، تنها زمانی تضمین شده است که بازارهای کافی وجود داشته، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان رقابتی عمل کنند و تعادل وجود داشته باشد. عدم تأمین هر یک از این شرایط، به معنای عدم تضمین موفقیت بازار است (Debreu, 1959). بنابراین،

یک نظام بازاری محض با میزان بالای عدم تمرکزگرایی آن با خطر عدم حصول

نتایج ناعادلانه مواجه است و ممکن است ناکارآمد باشد، زیرا بازارها همیشه کامل نیست، تبعاتی وجود دارند و این گرایش هست که خواسته‌های عمومی مورد غفلت قرار بگیرند (Malinvaud, 1989, p.71).

همچنین نتیجه می‌شود که اگر (خریداران و تولیدکنندگان با) قدرت انحصاری موجود بوده یا اگر بازارهای مربوطه وجود نداشته باشند، شکست بازار قطعی است و نوعی از دخالت دولت در جهت مقاصد رفاهی مطلوب می‌باشد (Vickers and Yarrow, 1991).

دوم آنکه خود راه حلهایی که برای یافتن جواب مبتنی بر بازار، برای تبعات آن پیشنهاد شده است، به رغم امکانپذیر بودن، ممکن است موجه نباشند. برای مثال، ممکن است "سواری مجانی یا طفیلی‌گری" مانع از آن شود که مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان فردی به شکل رقابتی عمل نمایند (Arrow, 1969). زمانی که این فرض (بیان نشده) صادق نباشد که بازیکنان در یک بازی تعاونی هزینه هر یک از بازیکنان دیگر را به عنوان تابعی از راهبرد دنبال شده می‌دانند، امکان دارد که فرایند بازار نتواند به یک توزیع عادلانه حقوق مالکیت منتهی شود (Arrow, 1979)، به‌علاوه به طور خیلی ساده ممکن است که بازار برای کالاهای آینده (سلف) وجود نداشته باشد، به‌طوری که ایجاد "نهادهای آینده‌گرا" به وسیله دولت، یک مسئله مهم - به ویژه در مقوله کشورهای در حال توسعه - خواهد بود (Newbery, 1992).

سوم آنکه گرچه دولت می‌تواند به دلیل امکان ایجاد فعالیتهای رانت جویانه و فعالیتهای مستقیماً غیرمولد با اتلاف منابع همراه باشد، اما همین مشکل در مورد مدیریت سرمایه‌داری نیز صادق است (Edlin and Stiglitz, 1992; Galbraith, 1992). در واقع، این مشاهده غیرعادی نیست که یک "کارگزار" در بازار آزاد در مقابل "مقام بالاتر از خود" اقدام به کلاهبرداری به این شکل نماید که اطلاعاتی را که دارد جهت گمراه کردن وی به شکل نامناسبی ارائه کند تا او را به ارتکاب اعمالی وادار سازد که در غیر این صورت انجام نمی‌داد. در این حالت، منابع حقیقی اقتصاد به سمت فراهم آوردن خدمات غیرضروری منحرف می‌شوند (Karni, 1989). بنابراین، ممکن است لازم باشد دولت دخالت کند تا فعالیتهای رانت جویانه اتلاف‌آور خصوصی را کاهش دهد! (Streeten, 1993)

چهارم اینکه در مواردی که یک کالای عمومی با مشخصه عدم تخصیص‌پذیری و غیرقابلیت تقسیم‌پذیری باید تولید گردد که لازمه آن، تغییرات ساختاری توأم با توزیع مجدد حقوق مالکیت

خصوصی است یا وقتی که مقادیر زیادی از منابع قابل سرمایه‌گذاری باید برای شروع و متنوع نمودن فرایند توسعه فراهم آید و (همچنان‌که کوزنتز بیان می‌دارد، Kuznets, 1971) وقتی "اقدام سیاستی و تغییرات نهادی به منظور [حداقل‌سازی] هزینه‌ها و مقاومت در مقابل تغییرات ساختاری لازم و ضمنی، برای یک نرخ رشد بالای اقتصادی موردنیاز می‌باشد" (p. 130)، و موارد مشابه دیگر، دخالت دولت می‌تواند به افزایش رفاه منتهی گردد.

در نهایت اینکه تغییر تکنولوژیک، نیازمند وجود سودهای انحصاری شومپیتری است و بازدهی سرمایه‌گذاری به دلیل وجود "اثرهای سرریز شونده" قابل جمع‌آوری به طور کامل نیست (Romer, 1990). در هر دو مورد فوق، کارایی بازار نقض می‌شود. اگر همه چیز به بازار به تنهایی سپرده شود، ممکن است سرمایه‌گذاری بیش از حدی در تحقیق و توسعه (R&D) به دلیل اثرهای سرریز شونده و کمتر از حدی در صنایع کارخانه‌ای صورت گیرد (Stokey, 1992).

۵. اخلاق و علم اقتصاد توسعه

علم اقتصاد توسعه دیر زمانی است که از یک تنش عمیق رنج می‌برد. از یک سوی، علایق اصلی آن لزوماً جنبه اخلاقی و انسانی دارد. این علایق، عبارتند از افزایش رفاه مردم از طریق توزیع عادلانه و برابرتر منافع پیشرفت اقتصادی و حداقل‌سازی موارد فقر، قحطی، بیکاری و جز اینها. برای مثال، همچنان که سینگر بعدها روی مقاله سال ۱۹۵۰ خود تفسیری ارائه نمود، علم اقتصاد توسعه، "روی مسئله عدالت یا برابری توزیعی یا مطلوب بودن سهم بری منافع حاصل از تجارت تمرکز دارد" (Singer, 1984, p. 284). با چنین مفاهیمی از علم اقتصاد توسعه، افزایش سریع در درآمد سرانه، دارای ارزش ابزاری بوده و وسیله‌ای برای دستیابی به پیشرفت اقتصادی است. گاهی پایان توسعه اقتصادی از لحاظ اخلاقی با "قراردادن مردم در متن فرایند" مشخص می‌شود (Streeten, 1994). براساس همان مبانی اخلاقی ابزارهای مرجح تضمین می‌کنند که سریعترین توسعه انسانی با حصول سطح بالاتر سواد، بهداشت و درمان و طول عمر حاصل شود (UNDP, 1990). به نحو بنیادی، این خط فکری، این نحوهٔ تفکر را رد می‌کند که انگیزه انسانی فرایند را به آسانی می‌توان به سطح تعقیب یک هدف منفرد تقلیل داد: منفعت شخصی. از سوی دیگر، علم اقتصاد توسعه از زمان مطرح شدن خود یک جدایی شوم را از تمام مسائل اخلاقی مربوط به احترام اثبات گرایی رابینز (Robbins, 1932) نشان داده است. خونسردی لویس (Lewis, 1954) در این

زمینه، یک مثال نوعی بود که ارزش یادآوری را دارد: "ما علاقه‌مند به وضع مردم به طور کلی نیستیم، بلکه تنها علاقه‌مند به وضع مثلاً ۱۰ درصد آنها با بالاترین سطح درآمدی هستیم..." (p.416).

در نتیجه این جدایی "داخلی"، علم اقتصاد توسعه هنگام انتخابهای درگیر قضاوتهای ارزشی، رفتار دوگانه‌ای داشته است. این حرکت اخیر، بدون هدف این علم به سمت سرمایه‌داری بازار که طرفدار حرکت یکجانبه سریع به سمت جوابهای کارآمد بازار است، مثالی از این رفتار دوگانه است، زیرا ممکن است ارزشهای اخلاقی جامعه توسط توسعه اقتصاد مبتنی بر بازار از بین برود (Hirschman, 1985). مثال دیگر این اشتباه دوگانه، قبول غیرنقادانه یک فلسفه ناسازگار از "تعدیل ساختاری" است که امری ساختاری در آن وجود نداشته و به طریق کاملاً واضحی به صورت ناعادلانه - مثل افزایش قیمت مواد غذایی و سایر کالاها و خدمات مورد مصرف معمول فقیران - انجام یافته است؛ "فقیرانی که بازندگان خالص بوده‌اند، زیرا جبران کامل خسارت وارده به آنها به ندرت صورت گرفته است" (Corden, 1987, p.5). مثال دیگر، عدم توجه آشکار به مسائل عدالت در طراحی اصلاحات مالیاتی، به منظور افزایش درآمدهای مالیاتی است که مثلاً مالیات برارزش افزوده ایجاد کننده اولیه درآمد تشخیص داده شد، در حالی که نرخهای مالیاتی مستقیم بدون افزایش عادلانه پایه مالیاتی، کاهش یافتند. همچنین هنگامی که قرار است کسری بودجه کاهش یابد، این مخارج خدمات اجتماعی است که در ابتدا دچار کاهش می‌شود (Burgess and Stern, 1993).

بلی، دلایلی وجود دارد که این دیدگاه آشکارا ضد اخلاقی در مورد مسائل توسعه، حاکم گردیده است. گفته معروف آدام اسمیت [یعنی اینکه "به دلیل خیرخواهی قصاب، نوشابه فروش یا نانوا نیست که ما می‌توانیم شام داشته باشیم، بلکه فراهم آمدن این کالاها ناشی از توجه آنها به منافع خودشان است" (Smith, 1976, pp. 26-27)] برای اقتصاددانان توسعه نیز همانند علم اقتصاد نئوکلاسیک یا مارکسیست مجوزی غیرمعقول برای حداکثرسازی خودخواهانه بدون ملاحظه، بوده است.(۳) مطابق این خط فکری، حداکثرسازی سود نشانه‌ای برای رفتار عقلایی تلقی می‌شود، و در واقع، هر فعالیتی به غیر از حداکثرسازی خودخواهانه، مثل تعقیب هدفهای نوع دوستانه غیرعقلایی تلقی می‌شود. استیگلر (Stigler, 1981) بیان می‌دارد که "... در مواقعی که ارزشهای اخلاقی و خودخواهانه در تضاد قرار می‌گیرند، نظریه خودخواهانه برنده خواهد بود" (p. 176).

ادعای اثبات‌گرا (آنچه که هست) قویاً توسط اصل بهینگی پارتو حمایت می‌شود که به طور کامل کارایی‌گرا بوده و جایی برای نوع قضاوتهای ارزشی که برای تحقق هدفهای عدالت خواهانه ضروری است، باقی نمی‌گذارد. درست است که قاعده بهینگی پارتو هنگامی که به عنوان یک "هسته" یا "ارزش" رهنمون شونده به حکم آن در مورد توزیع مجدد کامل حقوق مالکیت تعبیر می‌شود، درگیر نوعی قضاوت ارزشی است (Khan, 1991)؛ اما این فرض بعدی که چنین توزیع مجددی از طریق انتقالات مقطوع صورت بگیرد (چیزی که در عمل واقع نشده، بلکه تنها به طور بالقوه در سنت حقیقی نئوکلاسیک متصور است) تظاهر اصل فوق را به اینکه شامل قضاوتهای با مفهوم ارزش اجتماعی است، بی‌اثر می‌سازد. درست است که قاعده پارتو انعکاس دهنده اتفاق آراست، همان گونه که بوکانان و تالوک (Buchanan and Tullock) می‌گویند، اما چنین قضاوتهای ارزشی با اتفاق آرا از ارائه کردن تمام الگوهای توزیع مجدد زندگی حقیقی از حقوق مالکیت (غیرعادلانه ولی قانونی) موجود به "رأی دهندگان" حاصل نشده است. به علاوه، ممکن است وجود یک دولت که مشخصه آن اتفاق آراست، همانی نباشد که ناشی از خوشحالی و رضایت است، بلکه به طور ساده منعکس‌کننده آشتی شکست‌گرایان با واقعیت خشن ناامیدی و یأس باشد (Sen, 1984).

یک خط مرتبط فکری، مربوط به نحوهٔ تفکر غیر عاقبت‌گرایانه نوزیک است که طرفدار اولویت فرایندهای خاص نسبت به نتایج است. مطابق نظر نوزیک (Nozick, 1974) هر تلاشی به منظور "الگو پیدا کردن" برای توزیع ثروت و درآمد موجود می‌تواند در حکم نقض حقوق فردی باشد. بنابراین، خوبی هر جامعه، با ارجاع به صحت (قانونی) رویه‌ها مورد قضاوت قرار می‌گیرد نه با ارزشیابی عواقب اعمال حقوق (اخلاقی) آنها به وسیله افراد (شامل حقوق مالکیت شخصی، مبادله آزاد چنین حقوقی یا واگذاری آنها یا ارث نهادن برای نسل بعدی).

یک راه چاره برای مقابله با ناسازگاریهای نظری و عملی اشتغال بیش از حد علم اقتصاد توسعه (و در واقع، جریان علم اقتصاد) با این اثبات گرایی، تعدیل نمودن تأکید بیش از حد آن بر اصل بهینگی پارتو است (Naqvi, 1993). آنچه که به علم اقتصاد توسعه بیشتر مرتبط می‌شود، وجود قواعد تصمیمگیری است که نگرشی وسیعتر به انگیزه انسانی داشته باشد و ملاحظات اخلاقی را علاوه بر اصل حداکثرسازی خودخواهانه که مبنای ادعاهای علم اقتصاد نئوکلاسیک نوین است، در نظر بگیرد. برای مثال، "مدل با احتمال مساوی هارزانی برای قضاوتهای ارزشی اخلاقی وجود

دارد" (Harsanyis, 1977) که صریحاً تشخیص می‌دهد که یک فرد نوعی نه تنها رجحانات شخصی، بلکه رجحانات اخلاقی دارد که "تفکر وی را در آن لحظات - احتمالاً بسیار نادر - که وی مواجه با یک نگرش غیرشخصی و بیطرفانه خاص می‌گردد، هدایت می‌نماید. این یک نگرش اخلاقی است" (p. 635). هیر (Hare, 1963) تأکید می‌کند که رفتار عقلایی فرد نباید در مواجهه با "وضعیت مشابه" تغییری کند. حتی نکته مربوط‌تر به علم اقتصاد توسعه رهیافت غیرمطلوبیت گرایانه راولز است (به ویژه اصل اختلاف) که به نفع افراد با کمترین مزیت توجه دارد. چنین نفعی برحسب "کالاهای اولیه" یعنی چیزهایی که هر فرد عقلایی طلب می‌کند (حقوق، آزادی و فرصتها، درآمد و ثروت و مبانی اجتماعی و کرامت نفس) اندازه گیری می‌شود (Rawls, 1971). از این دیدگاه آزادی فردی ضرورتاً "یک کالای مجلل" در تابع رفاه هر فرد است. یک مشخصه خاص قاعده راولزی برای علم اقتصاد توسعه آن است که با مفاهیم رایج عدالت در کشورهای در حال توسعه که نیازمند تغییرات مناسب (به تعبیر مارکس) در نظم اجتماعی جاری است، سازگار می‌باشد.(۴)

هدفهای مبتنی براخلاق اقتصاد توسعه ضرورتاً نقاط ارجاعی هستند تا بتوان جایگاه راههای چاره اقتصادی (اثبات‌گرا) را به طور کارآمد تعیین کرد. در واقع، "تصویر ساده اقتصاددانی که اطلاعات فنی فاقد قضاوت ارزشی را به تصمیم گیرنده ارائه می‌کند، در بهترین حالت یک کاریکاتور مفید است" (Hausman and McPherson, 1993, p. 672). بنابراین، برای مثال، ساختارهای فئودالی غیراخلاقی که در بیشتر کشورهای در حال توسعه تسلط دارند را نمی‌توان فقط به این سبب توجیه کرد که آنها با استفاده از فرایندهای قانونی صحیح به وضع امروزی خود رسیده‌اند. به علاوه، مادامی که فقر شدید، گرسنگی و حتی قحطیها از اعمال حقوق قانونی ناشی می‌شود تا بلاهای طبیعی (Sen, 1981)، تلاش برای برطرف ساختن چنین بی‌عدالتیهای اجتماعی را نمی‌توان به عنوان نقض آزادی فردی تلقی کرد. بنابراین، سیاست توسعه باید برای فراهم آوردن غذا و سایر کالاهای اولیه موردنیاز افراد دارای کمترین مزیت در جامعه هدف‌گیری شود و مسائلی همچون توزیع درآمد و ثروت باید مربوط به علم اقتصاد توسعه تلقی گردد، هر چند که "تساوی نتیجه دلالت بر فرایند توزیعی داشته باشد که برخلاف بازار است" (Coleman, 1989, p. 52).

۶. نتیجه گیری

حال باید واضح شده باشد که دیدگاه علم اقتصاد توسعه درباره هدف و راهبرد وسیع توسعه

اقتصادی، لزوماً صحیح است. استدلالهای مخالف بررسی شده در این مقاله، ارزش ادعای (صرف) این رشته را نسبت به درک واقعیت اقتصادی (و اجتماعی) درکشورهای در حال توسعه، بهتر از آنچه که با کمک علم اقتصاد نئوکلاسیک از ایده والراس می‌توان درک کرد (جایی که با توجه به قیمتهای صحیح تمام بازارها تسویه می‌شوند، به گونه‌ای که بیکاری (غیرارادی) ممکن نیست، مسائل مربوط به عدالت توزیعی از نوع پارتویی از طریق انتقالهای یکجای غیراختلال‌زا حل شده‌اند (Hicks, 1965)؛ یا جایی که تبعات آن، در صورتی که حقوق مربوط به تبعات را بتوان در بازار رقابتی با هزینه صفر مبادلاتی، مبادله نمود، خود به خود تصحیح شوند (Coase, 1960) کاهش نمی‌دهد.

استدلال خود را می‌توانم به شکل زیر خلاصه کنم.

اول آنکه کارهای اخیر روی نظریه رشد نئوکلاسیک جانشینی برای علم اقتصاد توسعه نیست، حتی در توضیح اینکه چه چیزی باعث رشد درآمد سرانه طی زمان می‌شود هم جانشین آن نیست. دلیل آن به سادگی این است که این نظریه چیزی راجع به فرایند ارتقادهنده رشد ناشی از تعدیل ساختاری بیان نمی‌کند. بدین ترتیب، نمی‌تواند ورای دانش عمومی، توصیه سیاستی زیاد مفیدی بنماید (در امور انسانی و تحقیق و توسعه سرمایه گذاری نمایید). البته این به معنای انکار این امر نیست که این نظریه‌ها، بینشهای اساسی علم اقتصاد توسعه را در چارچوب یک قالب روشمند ریاضی تقویت می‌کنند (تبعات، مکمل بودنها، بازدهیهای صعودی، پیشرفت فنی).

دوم آنکه در مباحثه همیشگی راجع به نقشهای نسبی دولت و بازار، مجاز نیست که در معنای عامیانه هر چیزی را در تعقیب راه حلهای کارای بازار، خصوصی کرد. زیرا "این درست نیست که بگوییم نظریه اقتصادی ثابت می‌کند که بازارهای آزاد همیشه بهترین هستند" (Krugman, 1992). همچنین تعجیل در خصوصی‌سازی طبیعتاً فرایندی بسیار پرهزینه خواهد بود.(۵) و حتی اگر بازار موفق شود (یعنی کارآمد باشد)، تضمینی نیست که نتیجه از نظر اجتماعی مطلوب باشد (مثلاً زمان قحطی، غذا به افراد دارای قدرت خرید می‌رسد، در حالی که آنهایی که فاقد آن هستند، دچار سوءتغذیه می‌شوند)!(۶) این تفکر جدید که وجود دولت را نفی می‌کند با این تصور که کار خوبی را برای جامعه انجام نمی‌دهد و به گونه‌ای که هر چه کوچکتر باشد بهتر است، لزوماً یک استدلال غلط است، زیرا دامنه وسیعی از زندگی اجتماعی وجود دارد که در آنها دخالت دولت اجباری است. این استدلال، در عین حال، خطرناک هم می‌باشد، زیرا دولتی که فعالیت توسعه‌ای انجام نمی‌دهد،

دولتی نیست که به پیشرفت اقتصادی از طریق بازار نیز کمک کند. بله این درست است که باید نگرش احساساتی از دولت به عنوان وجدان همبستگی جامعه تعدیل یابد. یعنی باید تشخیص داد که دولت تا حدی علایق گروههای مختلف و گروههای فشار را منعکس می‌سازد (Becker, 1983). اما همین امر، در واقع، دخالت دولت را مجاز می‌دارد تا تحت فشار قراردادن غیرقانونی مأموران دولتی توسط گروههای فشار خصوصی تحت مقررات درآید. به طور کلی، این ادعا که دولت نمی‌تواند بهتر از بازار عمل نماید، به سادگی غلط است، زیرا تخصیص کارآمد بازار را می‌توان با دخالت معقول دولت، عملی نمود (Greenwold and Stiglitz, 1986). موارد زیادی وجود دارد که بخش عمومی و بخش خصوصی می‌توانند با هم، همزیستی داشته باشند (در چارچوب اقتصاد مختلطی از جامعه که در آن زندگی می‌کنیم) و بدین وسیله می‌توان راه چاره‌ای برای مسائل بنیادی، از قبیل رشد کند، بیکاری، فقر، بی‌سوادی، عرضه ناکافی خدمات بهداشتی و درمانی یافت. معقولتر است که انتظار داشته باشیم، وقتی هر دو دولت و بازار با شکست مواجه شده و وقتی که هر دو در وضعیت خاصی موفق هستند، عمل سیاستی به عنوان راه چاره که رفاه اجتماعی را حداکثر می‌کند، می‌تواند لازم باشد. این امر بسته به میزان هزینه‌های اطلاعاتی مربوط به هماهنگی تصمیمات سرمایه‌گذاری، مبتنی بر بازار یا مداخله‌گرا (نیازمند درجه‌ای از برنامه‌ریزی توسعه) خواهد بود (نگرشی که به تعالیم علم اقتصاد توسعه نزدیکتر است تا علم اقتصاد نئوکلاسیک). برای رسیدن به این هدف باید روی "یک ساختار متقابلاً حمایت‌کننده بازارها و نهادهای غیربازاری متمرکز شویم که به بهترین وجهی نیازهای توسعه اقتصادی را تأمین نماید" (Datta-Chaudhry, 1990, p.38).

سوم آنکه در ارتباط دادن تجارت به رشد ممکن است که هر دو مطلوب تجارت آزاد آدام اسمیت و حمایتگرایی مرکانتیلیستی نقاط ارجاع نامناسبی در نظم جهانی تجارت پس از دور اوروگوئه باشد. در چنین نظمی، موفقیت کشورهای در حال توسعه در صادرات بیشتر از طریق ترفندهای گول‌زننده ساده "بگذار قیمتها جایگاه صحیح خود را بیابند،"(۷) یعنی فعال نبودن دولت، نهفته نبوده، بلکه بستگی به بهبود تواناییهای دولت در ابداع (تا حدی به وسیله "دانش" جایگزینی واردات تا "کالاهای" جایگزین واردات) و بهبود کیفیت صادرات دارد.

این امر نیاز به سرمایه‌گذاری بیشتر در تحقیق و توسعه، و بهره‌گیری از اثرهای "سرریز شونده" دانش دارد که پیام اصلی نظریه رشد درونزاست. همچنین این امر نیازمند شتاب دادن به فرایند

تبدیل ساختاری برای تنوع بخشیدن به ساختار صادرات است؛ توصیه‌ای که مربوط به علم اقتصاد توسعه است. جان کلام اینکه جهان بعد از دور اوروگوئه می‌تواند در نهایت، به نفع کشورهای در حال توسعه باشد، اما زنجیره علت و معلولی بین آزادسازی تجاری، صادرات و رشد باید قویتر شود و این تنها به سادگی در تخصص یافتن بیشتر در صنایع کارگر-بر (غیرماهر) سنتی نیست، بلکه با به کارگیری ایده‌های علمی جدید در فرایند تولید و بهره گیری کامل از پدیده جهانی "تجزیه تولید" امکانپذیر است (Jones, 1993).

توجه علم اقتصاد توسعه به توزیع عادلانه‌تر منافع حاصل از تجارت و سرمایه گذاری مسئله‌ای مهم در جهان بعد از دور اوروگوئه باقی می‌ماند. در این مقوله، هر دو راهبردهای جایگزینی واردات و افزایش صادرات همچنان مهم باقی می‌مانند، گرچه حیطه عمل برای اولی به واسطه توافق اوروگوئه به میزان زیادی کاهش یافته است. رمز موفقیت - همانند عمل کشورهای آسیای شرقی - تبدیل وگذار سریع وکارآمد از یک راهبرد به دیگری در واکنش به وضعیت در حال تغییر تقاضای جهانی و نیز گسترش کالاهای قابل تجارت از طریق مبتنی کردن تولیدات بر علم به جای منابع است.

چهارم اینکه برای صدور احکام و تجویزهای مؤثر در مورد توزیع منافع حاصل از پیشرفت اقتصادی و نیز مواجهه با مسائلی از قبیل فقر، بی‌سوادی، نبود امکانات در زمینه بهداشت و درمان، و نرخ بالای بیکاری (آشکار)، باید قواعد مبتنی براخلاق رفتار اقتصادی تدوین گردد (Klein, 1978, 1985; Malinvaud, 1989b). تمام این مسائل انگیزه خیرخواهانه آشکار دارد و تجویز مبتنی بر تسویه بازار ساده‌ای، ندارد. این استدلال که آزادی مبتنی بر بازار در استفاده از منابع اخلاقی کمیاب صرفه‌جویی می‌کند (Arrow, 1972) تا حدی درست است، اما این واقعیت حاکم است که خیرخواهی یک منبع کمیاب نیست، بلکه با استفاده مکرر بیشتر (یا کمتر)، افزایش (یا کاهش) می‌یابد (Hirschman, 1985, p. 362).

بنابراین، این نگرش درست نیست که علم اقتصاد توسعه را لزوماً اثبات‌گرا (آنچه که هست) بدانیم، یعنی علمی که کورکورانه به دنبال یافتن جوابهای کارآمد - ولو غیر عادلانه - باشد. این رشته علمی، هنجاری است و از نظر جوهر تجویزی به شمار می‌رود. این علم نه تنها وضعیت توسعه‌یافتگی را توصیف می‌کند، بلکه به طریقی "عاقبت گرا" تجویز هم می‌کند که برای تبدیل این وضعیت با عمل سیاستی مناسب چه باید کرد. هنگام تفکر راجع به مسائل توسعه، نه اخلاقی

عمل‌کردن باید غیرعقلایی تلقی شود و نه عقلایی عمل کردن باید غیراخلاقی باشد؛ خاصه به این دلیل که تثبیت ارزشهای اخلاقی و انسانی ارتقا دهنده رشد بوده و اعمال آنها هزینه سیاستگذاری و قراردادها را در جامعه کاهش می‌دهد (Reder, 1979). همین طور، اخلاق‌گرایی بیشتر، تحقق تجدید ساختار عمده نهادهای اجتماعی و اقتصادی غیرعادلانه را، چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، به منظور عادلانه ساختن آنها و ممکن ساختن توسعه اقتصادی و با مفهوم کردن آن برای بخش عمده‌ای از انسانها که آنچه را که نمی‌توانند تغییردهند، به شکل ناگواری تحمل می‌نمایند، آسانتر می‌سازد. وظیفه ترکیب کردن کارایی با عدالت و حقیقت با عطوفت برای فقیران، افراد محتاج و محروم مشکل است، اما برای تغییر جهان به یک دنیای بهتر لازم است.

یادداشتها

۱. لیتل (Little, 1994, p. 378) انکار می‌کند که تجربه آسیای شرقی یک "معجزه" است، زیرا به نظر وی، "رشد سریع شماری از کشورهای آسیای شرقی به طور کامل برحسب نظریه‌های استاندارد اقتصادی قابل توضیح است، و دلیل آن، نرخ بسیار بالای سرمایه گذاری انسانی و فیزیکی است...".

۲. نظریه رشد درونزا، برای وانمود کردن این امر که برای نخستین بار به نکاتی دست یافته است، حتی وقتی که بر اهمیت یافته‌های اصلی علم اقتصاد توسعه، از قبیل صرفه‌های اقتصادی خارجی، بازدهی فزاینده، مکمل بودنها و تغییر تکنولوژی تأکید می‌کند، از نقش و سهم علم اقتصاد توسعه نامی به میان نمی‌آورد!

۳. تعجب‌آور است که چنین مجوزی از این نگرش آدام اسمیت که استاد فلسفه اخلاق بوده، "به نفع جامعه، فرد باید همیشه مایل باشد که علاقهٔ ناچیز خود را فدا کند،" قابل استنتاج نیست (Smith, 1790, p. 140).

۴. به هر حال، باید توجه داشت که در اصل باید شعار راولز را که بر حداکثرسازی رفاه افراد با بدترین وضعیت در جامعه تأکید می‌نماید، به گونه‌ای تعدیل کرد که عدالت توزیعی را به ارمغان بیاورد. این امر را می‌توان با ارتباط دادن میزان نابرابری در حالتهای مختلف اقتصاد به وضعیت افراد و بدترین وضعیت در آن حالتها از نظر نابرابری و با این فرض که برای بدتر شدن اقتصاد از یک حالت به دیگری باید وضع افراد در بدترین وضعیت در آن حالت بدتر شده

باشد، انجام داد (Temkin, 1986).

۵. سینها گزارش می‌کند که چنین هزینه‌هایی در مورد انگلستان (که به عنوان کارآمدترین مورد در این نظر به شمار می‌رود) عایدی خالص ناشی از فروش بنگاههای عمومی را به تنها ۳۹ درصد بازدهی ناخالص کاهش داد و بیشتر این عایدی کاهش یافته روی تولید مجدد زیر ساختارها و صنایع خرج نگردیده است (Sinha, 1995, p.561).

۶. نامه پل استرتین به تاریخ ۲۱ مه ۱۹۹۵ برمی‌گردد که خطاب به مؤلف است.

۷. باید بین (سیاست معقول) "تصحیح قیمتها" و (سیاست نه چندان معقول)" اجازه‌دادن به قیمتها برای تصحیح خود "تفکیک قایل شد. نگاه کنید به: Lipton, 1991، نقل شده در Streeten, 1993.

منابع

Adelman, I., and C. T. Morris, *Economic Growth and Social Equity in Developing Countries* (Stanford, CA: Stanford University Press, 1973).

Ahluwalia, M., "Income distribution and development: Some stylised facts," *American Economic Review*, Vol. 66, No. 2 (1976), pp. 128–135.

Amsden, Alice H., *Asia's Next Giant, South Korea and Late Industrialisation* (Oxford: Oxford University Press, 1989).

Arrow, K. J., "The organisation of economic activity: Issues pertinent to the choice of market versus non-market allocation," in Joint Economic Committee, *The Analysis and Evaluation of Public Expenditure: The PPB System* (Washington, DC: Government Printing Press, 1969), pp. 47–64.

Arrow, K. J., "Gifts and exchanges," *Philosophy and Public Affairs*, Vol. 1, No. 4 (Summer 1972), pp. 343–362.

Arrow, K. J., "The property rights doctrine and demand revelation under incomplete information," in Michael J. Boskin (Ed.), *Economics and Human Welfare: Essays in Honour of Tibor Scitovsky* (New York: Academic Press Inc., 1979), pp. 23–29.

Balassa, Bela, *Structure of Protection in Developing Countries* (Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1971).

Balassa, Bela, "Exports and economic growth: Further evidence," *Journal of Development Economics*, Vol. 5, No. 2 (1978), pp. 181–189.

Balassa, Bela, *Development Strategies in Semi-industrial Economies* (New York and London: Oxford University Press, 1982).

Bardhan, Pranab, "Economics of development and development economics," *Journal of Economic Perspectives*, Vol. 7, No. 2 (1993), pp. 129–142.

Barro, Robert J., and Jong-Wha Lee, "Losers and winners in economic growth," *Proceedings of the World Bank Annual Conference on Development Economics* (Washington, DC: The World Bank, 1993).

Bator, Francis, "The anatomy of market failure," *The Quarterly Journal of Economics*, Vol. 72, No. 3 (1958), pp. 351–379.

Bauer, Peter T., *Dissent on Development: Studies and Debates in Development Economics* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1972).

Baumol, W. J., and K. Sik Lee, "Contestable markets, trade, and development," *World Bank Research Observer*, Vol. 6, No. 1 (1991), pp. 1–17.

Becker, G. S., "A theory of competitive among pressure groups for political influence," *The Quarterly Journal of Economics*, Vol. 97, No. 3 (1983), pp. 371–400.

Bell, Clive, "Development Economics," in John Eatwell, Murray Milgate, and Peter Newman (Eds), *Economic Development* (London: Macmillan, 1990).

Bhagwati, Jagdish N., *Anatomy and Consequences of Exchange Control Regime* (Cambridge, MA: Ballinger Publishing Co., 1978).

Bhagwati, Jagdish N., "Directly unproductive profit-seeking (DUP) activities," *Journal of Political Economy*, Vol. 90, No. 5 (1982), pp. 988–1002.

Bhagwati, Jagdish N., *Protectionism* (Cambridge, MA and London: The MIT Press, 1989).

Bhagwati, Jagdish N., "Departures from multilateralism: Regionalism and aggressive unilateralism," *Economic Journal*, Vol. 100, No. 403 (1990), pp. 1304–1317.

Bradford, J., De Long and L. H. Summers, "Equipment investment and economic growth," *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 106, No. 2 (1991), pp. 445–502.

Brock, William A., and Stephen P. Magee, "The invisible foot and the waste of nations: Redistribution and economic growth," in David C. Collander (Ed.), *Neoclassical Political Economy: An Analysis of Rent Seeking and DUP Activities* (Cambridge, MA: Ballinger Publishing Co., 1984), pp. 177–186.

Buchanan, J. M., and G. Tullock, *The Calculus of Consent: Logical Foundations of Constitutional Democracy* (Ann Arbor: The University of Michigan Press, 1962).

Buchanan, J. M., and W. C. Stubblebine, "Externality," *Economica*, Vol. 29, No. 116 (1962), pp. 371–384.

Burgess, Robin, and Nicholas Stern, "Taxation and development," *Journal of Economic Literature*, Vol. 31, No. 2 (1993), pp. 762–830.

Chenery, Hollis B., and M. Syrquin, *Patterns of Development, 1950–1970* (London: Oxford University Press, 1975).

Chenery, Hollis B., and M. Syrquin, "Typical patterns of transformation," in H. Chenery, S. Robinson and M. Syrquin (Eds), *Industrialisation and Growth* (New York: Oxford University Press, 1986).

Chenery, Hollis B., and T. N. Srinivasan, *Handbook of Development Economics* (New York: North Holland, Introduction to Part I by Hollis B. Chenery, 1988).

Clark, C., *The Conditions of Economic Progress* (London: Macmillan, 1940).

Coase, R. H., "The problem of social cost," *Journal of Law and Economics*, Vol. 3, No. 1 (1960), pp. 1–44.

Coleman, James S., "Equality," in John Eatwell, Murray Milgate and Peter Newman (Eds), *Social Economics* (London: Macmillan Press Ltd., 1989).

Corden, W. Max, *Protection and Liberalization: A Review of Analytical Issues*, Occasional Paper No. 54 (Washington, DC: International Monetary Fund, 1987).

Datta-Chaudhri, M., "Market failures and government failure," *Journal of Economic Perspectives*, Vol. 4, No. 3 (1990), pp. 25–39.

Debreu, Gerard, *Theory of Value: An Axiomatic Analysis of Economic Equilibrium*, Cowles Foundation Monograph No. 17 (New York: J. Wiley, 1959).

Denison, Edward F., *The Sources of Economic Growth in the United States and the Alternatives before Us* (New York: Committee for Economic Development, 1962).

Domar, Evsey D., *Essays in the Theory of Economic Growth* (Westport, CT: Greenwood, 1957).

Edlin, Aaron, and J. E. Stiglitz, *Discouraging Rivals: Managerial Rent-seeking and Economic Inefficiencies* (Stanford, CA: Stanford University. Department of Economics, 1992).

Edwards, Sebastian, "Openness, trade liberalization and growth in developing countries," *Journal of Economic Literature*, Vol. 31, No. 3 (1993), pp. 1358–1393.

Fei, John C. H., and Gustav Ranis, "Innovation, capital accumulation and economic development," *American Economic Review*, Vol. 53, No. 3 (1963), pp. 283–313.

Finger, Michael, "The subsidies, countervailing measures and antidumping agreements in the Uruguay Round final act.," Processed (Washington, DC: The World Bank, 1994).

Foley, D., "Lindahl's solution and the core of an economy with public goods," *Econometrica*, Vol. 38, No. 1 (1970), pp. 66–72.

Galbraith, J. Kenneth, *The Culture of Contentment* (Boston: Houghton Miffin Company, 1992).

Gerschenkron, Alexander, *Economic Backwardness in Historical Perspective: A Book of Essays* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1962).

Greenwold, B. C., and J. E. Stiglitz, "Externalities in economies with imperfect information and incomplete markets," *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 101, No. 2 (May 1986), pp. 229–264.

Grossman, Gene M., and Elhanan Helpman, "Endogenous innovation in the theory of growth, *Journal of Economic Perspectives*, Vol. 8, No. 1 (1994), pp. 23–44.

Hare, R. M., *Freedom and Reason* (Oxford: Oxford University Press, 1963).

Harris, J. R., and M. Todaro, "Migration, unemployment and development: A two-sector analysis," *American Economic Review*, Vol. 60, No. 1 (1970), pp. 126–142.

Harrod, R. F., "An essay in dynamic theory," *Economic Journal*, Vol. 49, No. 193 (1939), pp. 14–33.

Harsanyi, John C., "Morality and theory of rational behaviour," *Social Research*, Vol. 44, No. 4 (1977), pp. 623–656.

Harsanyi, John C., "Value judgement," in John Eatwell, Murray Milgate and Peter Newman (Eds), *The World of Economics* (*The New Palgrave*), (London: MacMillan, 1991).

Harmsen, Richard, "The Uruguay Round: A boon for the world economy," *Finance and Development*, Vol. 32, No. 1 (March 1995), pp. 24–26.

Hausman, Daniel M., and Michael S. McPherson, "Taking ethics seriously: Economics and contemporary moral philosophy," *Journal of Economic Literature*, Vol. 31, No. 2 (1993), pp. 671–731.

Heilbroner, Robert, "Analysis and vision in the history of modern economic thought," *Journal of Economic Literature*, Vol. 28, No. 3 (1990), pp. 1097–1114.

Hicks, John, *Capital and Growth* (New York: Oxford University Press, 1965).

Hirschman, Albert O., *The Strategy of Economic Development* (New Haven, CT: Yale University Press, 1958).

Hirschman, Albert O., "Against parsimony: Three easy ways of complicating some categories of economic discourse," *Economic Philosophy*, Vol. 1, No. 1 (1985), pp. 7–12.

Ingco, Merlinda, "Agricultural trade liberalisation in the Uruguay Round: One step forward, one step back?" Background paper for the Conference on the Uruguay Round and the Developing Economies (Washington, DC: World Bank, 1995).

Jones, Ronald W., "The new protectionism and the nature of world trade," *The Pakistan Development Review*, Vol. 32, No. 4 (1993), pp. 389–408.

Karni, Edi, "Fraud," in John Eatwell, Murray Milgate, and Peter Newman (Eds), *Allocation, Information and Markets* (London: Macmillan, 1989).

Khan, M. Ali, "On the languages of markets," *The Pakistan Development Review*, Vol. 30, No. 4 (Part I) (1991), pp. 503–545.

Klein, Lawrence R., "The supply side," *American Economic Review*, Vol. 68, No. 1 (1978), pp. 1–7.

Klein, Lawrence R., "Reducing unemployment without inflation," *America*, Vol. 4 (May 1985), pp. 362–365.

Krueger, Anne O., "The political economy of the rent-seeking society," *American Economic Review*, Vol. 64, No. 3 (1974), pp. 291–303.

Krueger, Anne O., *Trade and Employment in Developing Countries* (Chicago: University of Chicago Press, 1978).

Krugman, Paul, "Towards a counter-counter-revolution in development theory," *Proceedings of the World Bank Annual Conference on Development Economics* (Washington, DC: The World Bank, 1992), pp. 15–38.

Kuznets, S., "Economic growth and income inequality," *American Economic Review*, Vol. 45, No. 1 (1955), pp. 1–28.

Kuznets, S., *Modern Economic Growth* (New Haven, CT: Yale University Press, 1966).

Kuznets, S., *Economic Growth of Nations: Total Output and Production Structure* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1971).

Kuznets, S., "Modern economic growth: Finding and reflection," *American Economic Review*, Vol. 63, No. 3 (1973), pp. 247–258.

Lal, Deepak, *The Poverty of Development Economics* (London: Institute of Economic Affairs (1983).

Leibenstein, Harvey, *Economic Backwardness and Economic Growth* (New York: John Wiley, 1957).

Lewis, W. Arthur, "Economic development with unlimited supplies of labour (1954)," in A. N. Agarwala and S. P. Singh (Eds), *The Economics of Underdevelopment* (New York: Oxford University Press, 1963).

Lewis, W. Arthur, "The state of development theory," *American Economic Review*, Vol. 74, No. 1 (1984a), pp. 1–10.

Lewis, W. Arthur, "Development economics in the 1950s," in Gerald Meier and Dudely Seers (Eds), *Pioneers in Development* (New York and London: Oxford University Press for the World Bank, 1984b).

Lipton, Michael, "The state-market dilemma, civil society, and structural adjustment," *The Round Table*, Vol. 317 (1991), pp. 21–31.

Little, Ian M. D., *Economic Development: Theory, Policy and International Relations* (New York: Basic Books, 1982).

Little, Ian M. D., "Trade and industrialisation revisited," *The Pakistan Development Review*, Vol. 33, No. 4 (1994), pp. 359–389.

Little, Ian M. D., Tibor Scitovsky and M. Scott, *Industry and Trade in Some Developing Countries* (London and New York: Oxford University Press for OECD, 1970).

Low, P., and A. Yeats, "Non-tariff measures and developing countries: Has the Uruguay Round levelled the playing field?" World Bank, Policy Research Paper No. 1353 (Washington, DC: The World Bank, 1994).

Lucas, Robert E., Jr., "Expectations and neutrality of money," *Journal of Economic Theory*, Vol. 4, No. 1 (1972), pp. 103–124.

Lucas, Robert E., Jr., and Thomas Sargent, "After Keynesian macro-economics," in *After the Phillips Curve. Persistence of High Inflation and High Unemployment* (Boston: Federal Reserve Bank of Boston, 1978), pp. 49–72.

Lucas, Robert E., Jr., "On the mechanics of economic development," *Journal of Monetary Economics*, Vol. 22, No. 1 (July 1988), pp. 3–42.

Lucas, Robert E., Jr., "Making a miracle," *Econometrica*, Vol. 61, No. 2 (1993), pp. 251–271.

Mahalanobis, P. C., "Some observations on the process of growth of national income," *Sankhya*, Vol. 12, No. 4 (1953), pp. 307–312.

Malinvaud, E., "Decentralisation," in John Eatwell, Murray Milgate, and Peter Newman (Eds), *Allocation, Information and Markets* (London: Macmillan, 1989a).

Malinvaud, E., "Lessons to be learned from the European unemployment of the 80s," *The Pakistan Development Review*, Vol. 28, No. 4 (Part I), (1989b), pp. 311–333.

Michaely, Michael, "Exports and growth: An empirical investigation," *Journal of Development Economics*, Vol. 4, No. 1 (1977), pp. 49–53.

Minford, Patrick, and A. Walters, "Modelling the role of government deficits in developing countries," *Economic Modelling*, Vol. 6, No. 2 (1989), pp. 106–141.

Mueller, Dennis C., *Public Choice* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979).

Naqvi, Syed Nawab Haider, *Development Economics: A New Paradigm* (New Delhi: Sage Publications, 1993).

Naqvi, Syed Nawab Haider, "The nature of economic development," *World Development*, Vol. 23, No. 4 (1995), pp. 543–556.

Nelson, R., "A theory of low-level equilibrium trap in underdeveloped economics," *American Economic Review*, Vol. 46, No. 5 (1956), pp. 894–908.

Newbery, David M., "The role of public enterprises in national economy," *Asian Development Review*, Vol. 10, No. 2 (1992), pp. 1–34.

Nozick, Robert, *Anarchy, State, and Utopia* (Oxford: Basil Blackwell, 1974).

Nurkse, Ragnar, *Problems of Capital Formation in Underdeveloped Countries* (New York: Oxford University Press, 1953).

Pack, Howard, "Endogenous growth theory: Intellectual appeal and empirical shortcomings," *Journal of Economic Perspective*, Vol. 8, No. 1 (1994), pp. 55–72.

Prebisch, Raul, *The Economic Development of Latin America and Its Principal Problems* (New York: The United Nations. Department of Economic Affairs, 1950).

Rawls, John, *A Theory of Justice* (Cambridge, MA: Harvard University Press/Oxford: Carendon Press, 1971).

Reder, Melvin, "The place of ethics in the theory of production," in Michael Boskin (Ed.), *Economics and Human Welfare: Essays in Honour of Tibor Scitovsky* (New York: Academic Press, 1979).

Robbins, Lionel, *An Essay on the Nature and Significance of Economic Science* (London: Macmillan, 1932).

Romer, Paul M., "Increasing returns and long-run growth, *Journal of Political Economy*, Vol. 94, No. 5 (1986), pp. 1002–1037.

Romer, Paul M., "Endogenous technological change," *Journal of Political Economy*, Vol. 98, No. 5 (Part 2) (1990), pp. S71–S102.

Rosenstein-Rodan, P. N., "Problems of industrialisation of Eastern and South-eastern Europe," *Economic Journal*, Vol. 53, No. 210 (1943), pp. 202–211.

Rostow, W. W., "The take-off into self-sustained growth," *Economic Journal*, Vol. 66, No. 261 (1956), pp. 25–48.

Sachs, Jeffrey D., "Trade and exchange rate policies in growth-oriented adjustment programmes," in Vittorio Corbo, Morris Goldstein, and Mohsin Khan (Eds), *Growth-oriented Adjustment Programmes* (Washington, DC: IMF, 1987).

Schultz, Theodore W., "Investments in human capital," *American Economic Review*, Vol. 51, No. 1 (1961), pp. 1–17.

Schultz, Theodore W., "The economics of being poor," in Theodore Schultz (Ed.), *Investing in People: The Economics of Population Quality* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1981), pp. 3–17.

Scitovsky, Tibor, "Balanced growth," in John Eatwell, Murray Milgate and Peter Newman (Eds), *The New Palgrave: A Dictionary of Economics 1:(A-D)* (London: Macmillan, 1987), pp. 55–58.

Sen, Amartya K., *Poverty and Famine: An Essay on Entitlement and Deprivation* (Oxford: Clarendon Press, 1981).

Sen, Amartya K., *Resources, Values and Development* (Oxford: Basil Blackwell, 1984).

Sen, Amartya K., "The concept of development," in H. B. Chenery and T. N. Srinivasan (Eds.), *Handbook of Development Economics, 1* (New York: Elsevier Science Publishers, 1988), pp. 10–26.

Singer, Hans W., "The distribution of gains between investing and borrowing countries," *American Economic Review (Papers and Proceedings)*, Vol. 40, No. 2 (1950), pp. 473–485.

Singer, Hans W., "The terms of trade controversy and the evolution of soft-financing: Early years in the U.N.," in G. M. Meier and Dudley Seers (Eds), *Pioneers in Development* (New York: Oxford University Press, 1984), pp. 273–303.

Singer, Hans W., and Patricia Gray, "Trade policy and growth of developing countries: Some new data," *World Development*, Vol. 16, No. 3 (1988), pp. 395–403.

Sinha, Radha, "Economic reform in developing countries: Some conceptual issues," *World Development*, Vol. 23, No. 4 (April 1995), pp. 557–575.

Smith, Adam, *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations* (1776). Reprinted R. H. Campbell and A. S. Skinner (Eds), (Oxford: Clarendon Press, 1976).

Smith, Adam, *The Theory of Moral Sentiments* revised edition Reprinted, D. D. Raphael and A. L. Macfie (Ed.), (Oxford: Clarendon Press 1975, original edition 1790).

Solow, R. M., "Perspectives on growth theory," *Journal of Economic Perspectives*, Vol. 8, No. 1 (1994), pp. 45–54.

Solow, R. M., "Technical change and the aggregate production function," *Review of Economics and Statistics*, Vol. 39, No. 3 (1957), pp. 312–333.

Stern, Nicholas, "The economics of development: A survey," *Economic Journal*, Vol. 99, No. 397 (1989), pp. 597–685.

Stigler, George J., "Economics or ethics? in Sterling McMurrin (Ed.), *Tanner Lecture on Human Values, 11* (Cambridge: Cambridge University Press, 1981), pp. 145–191.

Stiglitz, Joseph, Comment on "Towards a counter-counter-revolution in development theory by Krugman," *Proceedings of Annual Conference on Development Economics* (Washington, DC: World Bank, 1992).

Stokey, Nancy, *R&D and Economic Growth*, Mimeo (Chicago: University of Chicago, 1992).

Streeten, Paul, "Unbalanced growth," *Oxford Economic Papers*, Vol. 11, No. 2 (1959), pp. 167–190.

Streeten, Paul, "Comment by Paul Streeten" (on a paper by Anne O. Krueger, in *Hard Bargaining Ahead: U.S. Trade Policy and Developing Countries*, edited by Ernest H. Preeg. U.S. — Third World Policy Perspectives, No. 4 (Washington, DC: Overseas Development Council, 1985), pp. 58–60.

Streeten, Paul, "Markets and states: Against minimalism," *World Development*, Vol. 21, No. 8 (1993), pp. 1281–1298.

Streeten, Paul, "Human development: Means and ends," *American Economic Review (Papers and Proceedings)*, Vol. 84, No. 2 (1994), pp. 232–243.

Taylor, Lance, *Varieties of Stabilisation Experience* (Oxford and New York: Oxford University Press/Clarendon Press, 1988).

Temkin, Larry S., "Inequality," *Philosophy and Public Affairs*, Vol. 15, No. 2 (1986), pp. 99–121.

Tiebout, C. M., "A pure theory of local expenditure," *Journal of Political Economy*, Vol. 64 (October 1956), pp. 416–424.

UNDP, *Human Development Report, 1990* (New York: Oxford University Press for UNDP, 1990).

Vickers, John, and George Yarrow, "Economic perspectives on privatisation," *Journal of Economic Perspectives*, Vol. 5, No. 2 (1991), pp. 111–132.

World Bank, *World Development Report, 1991* (New York: Oxford University Press for the World Bank, 1991).

World Bank, *World Development Report, 1992* (New York: Oxford University Press for the World Bank, 1992).

World Bank, *The East Asian Miracle* (London: Oxford University Press, 1993).

World Bank, *Global Economic Prospects and the Developing Countries* (Washington, DC: World Bank, 1995).